

# بخش اول

اندیشیدن درباره‌ی

آسیب‌شناسی روانی

## فصل اول

### مفاهیم آسیب‌شناسی روانی؛ یک چشم‌انداز ساختار‌گرای اجتماعی

جیمز ای. مدوکس<sup>۱</sup>، جنیفر تی. گاسه‌لین<sup>۲</sup>، و باربارا ای. وینستید<sup>۳</sup>

یک کتاب درسی در مورد یک موضوع باید با تعاریفی واضح از آن موضوع شروع شود. متأسفانه، برای کتاب درسی با موضوع آسیب‌شناسی روانی<sup>۴</sup> انجام دادن این وظیفه اگر غیرممکن نباشد، دشوار است. تعاریف یا مفاهیم **آسیب‌شناسی روانی** و اصطلاحات مربوط به آن مانند **اختلال روانی**<sup>۵</sup>، در طول تاریخ روان‌شناسی و روان‌پزشکی موضوع مناظره‌ای پرشور بوده است. این مناظره هنوز تمام نشده است.<sup>۶</sup> با وجود تمام تفاوت‌ها، این مناظره بر یک سؤال واحد مهم‌تر تمرکز دارد: آیا **آسیب‌شناسی روانی** و اصطلاحات مربوط به آن از قبیل **اختلال روانی** و **بیماری روانی**<sup>۷</sup> اصطلاحاتی علمی هستند که بتوان به شکل عینی آن‌ها را با معیار علمی توضیح داده، یا این که آن‌ها سازه‌هایی اجتماعی<sup>۸</sup> هستند<sup>۹</sup> که تا حدی زیاد یا به‌طور کامل با ارزش‌های اجتماعی و فرهنگی تعریف می‌شوند؟ توجه به این چشم‌اندازها در این فصل آغازین مهم است. چرا که نگاه خواننده در مورد هر چیزی که در این کتاب، در مورد این مسئله وجود دارد، تأثیر خواهد داشت.

1 - James E. Maddux

2- Jennifer T. Gosselin

3 - Barbara A. Winstead

4- *psychopathology*

5 - mental disorder

6- E. G. Gorenstein, 1984; Horwitz, 2002; Widger, Ch. 6.

7- mental illness

8- social constructions

9- Gergem, 1985

این فصل به مفاهیم آسیب‌شناسی روانی می‌پردازد. یک مفهوم مربوطه به آسیب‌شناسی روانی یک نظریه در مورد آسیب‌شناسی روانی نیست.<sup>۱</sup> یک مفهوم از آسیب‌شناسی روانی در تلاش است تا اصطلاح را تعریف کند و روشن نماید کدام یک از تجارب انسانی از نظر روانی آسیب‌شناسانه<sup>۲</sup> محسوب می‌شود و کدام نه. یک مفهوم از آسیب‌شناسی روانی تلاش نمی‌کند تا پدیده‌هایی روان‌شناختی را توضیح دهد که آسیب‌شناسانه محسوب می‌شوند، بلکه به ما می‌گوید کدام‌یک از پدیده‌ها روان‌شناسانه تلقی می‌شود و بنابراین، نیاز به توضیح دارد. هر چند، یک نظریه‌ی آسیب‌شناختی روانی تلاشی است برای توضیح دادن درباره‌ی آن دسته از پدیده‌ها و تجربه‌های روان‌شناختی که با مفهوم آسیب‌شناسانه شناخته می‌شوند. نظریه‌ها و تبیین‌ها در مورد آن چه اخیراً تجربه‌ی انسانی آسیب‌شناختی روانی تلقی می‌شوند، در تعدادی از فصل‌ها، از جمله در سراسر بخش دوم، آمده‌اند.

درک مفاهیم گوناگون آسیب‌شناسی روانی به چند علت مهم است و آن‌گونه که فیلسوف پزشکی، لاری رزنک ۱۹۸۷ توضیح داده، مفاهیم نتایج را حمل می‌کنند. ترجیح دادن طبقه‌بندی<sup>۳</sup> چیزها با یک روش خاص نسبت به روشی دیگر در نحوه‌ی برخورد با آن چیزها تأثیرهای مهمی دارد. رزنک، درباره‌ی اهمیت مفهوم بیماری، نوشت:

طبقه‌بندی یک وضعیت به‌عنوان بیماری پیامدهای مهمی دارد. ما دانشمندان پزشکی را مجاب می‌کنیم که باید برای این شرایط درمانی کشف کنند. ما خیرها را مجاب می‌کنیم که از چنین تحقیقاتی پشتیبانی کنند. ما مراقبت‌های پزشکی را به سوی این شرایط هدایت می‌کنیم و با روش‌های پزشکی مانند دارودرمانی<sup>۴</sup>، جراحی<sup>۵</sup> و غیره زمینه‌ی را برای مواجهه با این شرایط فراهم می‌سازیم. ما دادگاه‌ها را به این آگاهی می‌رسانیم که درست نیست مردم را مسئول بروز این شرایط بدانند. ما خدمات شناسایی به‌موقع را در مراحل ابتدایی هنگامی برپا می‌کنیم که شرایط هنوز پذیرای درمان موفقیت‌آمیز است. ما به شرکت‌های بیمه‌ی درمانی و خدمات‌های ملی سلامت تذکر می‌دهیم که آن‌ها باید برای درمان چنین شرایطی هزینه پرداخت کنند. طبقه‌بندی یک وضعیت به‌عنوان یک بیماری کار بی‌هوده‌ای نیست.<sup>۶</sup>

1 - Wakefield, 1992.

3 - classification

5 - surgery

2- psychopathological

4- drug therapy

6- Lowrie Reznick (1987; p. 1)

اگر ما در این پاراگراف کلمه‌ی آسیب‌شناسی روانی یا اختلال روانی را جایگزین بیماری کنیم، پیام آن هم چنان درست باقی می‌ماند. ما، آسیب‌شناسی روانی و اصطلاحاتی از این قبیل را با مفاهیم گسترده‌ای برای افراد، متخصصان سلامت روانی و پزشکی، خدمات و برنامه‌های دولتی، روندهای قانونی و تمام افراد جامعه در نظر داریم.

### مفاهیم آسیب‌شناسی روانی

مفاهیم متفاوتی از آسیب‌شناسی روانی، در طول سال‌ها، ارائه شده است. هر کدام از آن‌ها مزیت‌ها و نارسایی‌های خود را دارد. اما، هیچ‌کدام به درستی کفایت یک تعریف علمی را ندارد.

### آسیب‌شناسی روانی به عنوان یک انحراف آماری<sup>۱</sup>

یک برداشت از آسیب‌شناسی روانی براساس آن چه معمولاً به کار می‌رود و عقل سلیم آن را تأیید می‌کند که پدیده‌های روانی آسیب‌شناسانه آنهایی هستند که از نظر آماری نابه‌هنجار، منحرف یا دور از معیار و یا نادر هستند. نابه‌هنجار، به‌طور ضمنی به معنای «دور از هنجار» است. کلمه «هنجار» به چیزی اشاره دارد که از نظر شاخص بودن معمول و میانگین است. بنابراین، این مفهوم آسیب‌شناسی روانی را به‌عنوان یک انحراف از به‌هنجاری و از نظر روان‌شناسی آماری مورد توجه قرار می‌دهد.

یکی از مزیت‌های این مفهوم جذبه‌ی عمومی آن است. برای بیش‌تر مردم استفاده از کلماتی مانند آسیب‌شناسی روانی و اختلال روانی تنها برای ارجاع به رفتارها و تجارب نادر (مثل توهم‌های پارانوئیدی<sup>۲</sup> و شنیدن صداها) است و نه برای تجارب و رفتارهای نسبتاً رایج (مانند خجالت، یک تنش‌زایی کاری و اندوه مرگ یک عزیز).

دومین مزیت این مفهوم این است که خود را با روش‌های اندازه‌گیری پذیرفته شده که حداقل به لحاظ علمی قابل احترام هستند، تطبیق می‌دهد. اولین گام در به کارگیری علمی این مفهوم این است که چه چیزی به لحاظ آماری به‌هنجار (معمول و میانگین) است. دومین گام این است که پدیده یا وضعیت روان‌شناختی به خصوص تا چه اندازه از به‌هنجاری<sup>۳</sup> دور است. این امر غالباً با به کارگیری یک ابزار اندازه‌گیری انجام می‌شود

1 - Statistical Deviance

2- paranoid

3 - normality

که تلاش می‌کند حد و حدود پدیده را در شکل کمی تعیین کند و سپس به تجارب و بروز ظهور مردم از آن پدیده امتیاز و نمره بدهد. زمانی که معیار سنجش ساخته شد، هنجارها نیز نوعاً مشخص شده‌اند. بنابراین، نمره‌ی یک فرد می‌تواند با نمره‌ی گروهی از افراد مقایسه شود. نمراتی که به اندازه‌ی کافی دور از میانگین هستند، به عنوان نمایانگر پدیده‌ی روان‌شناختی<sup>۱</sup> «آسیب‌شناسانه» یا «نابه‌هنجار» در نظر گرفته می‌شوند. این فرایند آزمون‌های هوش<sup>۲</sup> و توانایی شناختی<sup>۳</sup> و بیش‌تر ابزارهای معمول و مورد استفاده سنجش شخصیت و هیجان<sup>۴</sup> (مثل فهرست شخصیتی چند مرحله‌ای مینه سوتا یا MMPI<sup>۵</sup>) را توصیف می‌کند.

این مفهوم با وجود داشتن جاذبه‌ی عمومی و مزیت‌های علمی، مشکلاتی دارد. شاید روشن‌ترین مسئله این باشد که ما معمولاً تنها یک «جنبه» از انحراف را مشکل‌ساز تلقی می‌کنیم. (نگاه کنید به مطالب بعدی درباره‌ی «آسیب‌شناسی» به عنوان ناسازگاری<sup>۶</sup>. به عبارت دیگر، ناتوانی هوشی<sup>۷</sup> آسیب‌شناسانه است ولی نبوغ هوشی<sup>۸</sup> نیست؛ و یا اختلال افسردگی اساسی یا بزرگ<sup>۹</sup> آسیب‌شناسانه است، ولی خوش بینی نامحدود نه. مسئله‌ی نگران‌کننده‌ی دیگر این است که با وجود تکیه کردن بر روش‌های روان‌سنجی<sup>۱۰</sup> علمی و قابل قبول برای توسعه‌ی ابزارهای سنجش پدیده‌های روان‌شناختی و هنجارها، این رویکرد هنوز فضای زیادی برای اعمال ذهنیت<sup>۱۱</sup> یا سلیقه‌ی شخصی باقی می‌گذارد.

اولین قدمی که در آن سلیقه‌ی فردی پا به زمین بازی می‌گذارد، تعریف مفهومی ساختاری است که یک معیار سنجش برای آن ساخته شده است. سنجش هر ساختار روان‌شناختی، مانند هوش باید با یک تعریف مفهومی شروع شود. ما باید از خودمان بپرسیم هوش چیست؟ البته که افراد مختلف (از جمله روان‌شناسان مختلف) پاسخ‌های متفاوتی به این پرسش می‌دهند. به این ترتیب، ما چگونه می‌توانیم مشخص کنیم

1- psychological

2- intelligence

3- cognitive ability

4- Personality and emotion

5 - the Monnesota Multiphasic Personality Inventory (MMPI)

6 - maladaptive

7- Intellectual disability

8 - intelligenc genius

9- major depressive disorder

10 - psychometric methods

11- abstract idea



کدام یک از تعاریف و مفاهیم از نظر علمی و عینی « درست<sup>۱</sup> » یا « صحیح<sup>۱</sup> » است؟ پاسخ این است که ما، اگرچه تلاش کرده‌ایم روش‌های درستی برای ساخت یک معیار سنجش قابل اعتماد و معتبر (برای آن که مثلاً این ابزار پیوسته آن چیزی را پیش‌بینی کند که ما می‌خواهیم پیش‌بینی کند)، نمی‌توانیم برای اندازه‌گیری ساختار روان‌شناختی که روی تعاریف و مفاهیم توافق کرده‌ایم، ابزاری بسازیم، اما نمی‌توان از همین روش‌ها برای تشخیص این که کدام یک از تعاریف و مفاهیم « درست<sup>۱</sup> » است استفاده کنیم. در نهایت تعریفی واحد و درست از هوش و روشی علمی و عینی برای تعیین آن وجود ندارد. هوش چیزی نیست که درون افراد وجود داشته باشد و آن‌ها را وادار کند که به شکل‌های خاصی رفتار کنند و همین امر جست‌وجوی بیش‌تری می‌طلبد و ما را برای کشف طبیعت واقعی آن، در حالت انتظار می‌گذارد. در عوض، هوش یک اندیشه‌ی انتزاعی<sup>۲</sup> است که افراد آن را زمانی به کار می‌برند که از کلمات هوش و باهوش برای توصیف رفتار انسانی خاص و فرایندهای نهان روانی مقدم بر آن رفتار یا حداقل هم‌زمان با آن، استفاده کنند.

ما معمولاً می‌توانیم الگوها را به همان روشی مشاهده و توصیف کنیم که مردم از کلمات هوش و باهوش برای توصیف رفتار خودشان و دیگران استفاده می‌کنند. سپس، این توصیف‌ها تعریف‌های مقایسه از کلمات را می‌سازند. اگر ما الگوی استفاده‌ی هوش و باهوش را بررسی کنیم، متوجه می‌شویم که در پایه‌ی‌ترین سطح، آن‌ها رفتارها و توانایی‌های ویژه و متعددی را توصیف می‌کنند که جامعه به آن‌ها ارزش می‌دهد و بنابراین، آن‌ها را تشویق می‌کند و غیرهوش‌مندانه شامل آن دسته از رفتارهایی است که جامعه به آن‌ها ارزش نمی‌گذارد و آن‌ها را تقبیح می‌کند. این حقیقت که تعریف هوش، در ارزش‌های اجتماعی زمینه‌ی دارد، بسط اخیر این مفهوم است که آن مهارت‌های میان فردی<sup>۳</sup> خوب (مثل هوش هیجانی و هوش اجتماعی)، مهارت‌های خود تنظیمی<sup>۴</sup>، توانایی‌های هنری و موسیقایی، خلاقیت<sup>۵</sup> و دیگر توانایی‌هایی را در بردارد که با آزمون‌های سنتی<sup>۶</sup> هوش سنجیده نشدند. معنای هوش گسترده شده است، چرا که جامعه به جایی رسیده است که ارزش در مورد توانایی‌ها و ویژگی‌های دیگر افزایش می‌یابد و این تغییر در ارزش‌های

1 - true

2- abstract

3- interpersonal

4- self- regulatory

5- creativity

6- traditional